

شاهزادگان

ملك ولائ الدين كرت

وی پسر ملک شمس الدین کهین است. و در تاریخ سیاسی دو دمان خود نامی بر آورده چنانکه در سال ۶۸۲ هجری چون ملک شمس الدین کهین هرات را بقصد قلعه خیساترک میگفت او را در جای خود قائم مقام ساخته، زمام امور ولایت هرات را بدستش سپرد و در باره کشور داری و رعیت پروری بدو اندرز و نصیحت فراوان کرد. وی در سال ۶۸۳ و قتیکه شاهزاده ارغون بهرات آمد، هر دو فوازش او قرار گرفت و در سنه ۶۸۷ حکومت هرات را ترک گفته بقلعه خیساترک شتافت.

ملک علاء الدین در سال ۷۰۱ هجری که برادرش ملک فخر الدین برای سرکوبی ملک حسام الدین و ملک رکن الدین اسفزار بدان ناحیه لشکر کشید. با سه هزار مرد پیاده و سوار از غور بسکمک برادر شتافت و بعد از هفت روز حصار شهر را بگرفت بسیاری از مخالفان را بکشت و هفتصد تن را اسیر کرد.

وی پس از درگذشت پدر خود ملک شمس الدین، بابرادر کوچک خویش ملک غیاث الدین بنای مخالفت نهاد (۱) در نتیجه مخالفت این دو برادر به آزدگی و دل آزاری کشید. و این آزدگی تا هنگام مرگ ملک علاء الدین دوام یافت. بالاخره ملک علاء الدین در سال ۷۱۳ در قلعه خیساترک از پای در افتاده مرخص شد. و در هنگام وفات، فرزندان و نزدیکان خود را فراخواند و به آنان وصیت کرد که پس از وفاتش سلام او را به ملک غیاث الدین برسانید و از وی معذرت بخواهید. آنگاه امر او پسر خود صالح را مورد خطاب قرار داد که وقتی برادرم ملک غیاث الدین از عراق بهرات

(۱) علت مخالفت ملک غیاث الدین و ملک علاء الدین در ضمن گزارش ایام سلطنت ملک

غیاث الدین مذکور شده، به آنجا مراجعه شود

برگشت همه بخدمت او شوید و کساید خز این وقایع های مرا بدو تسایم نمائید سپس درگذشت ، و دوستان برایش ماتم گرفتند .

ملک علاء الدین کرت مرد فاضلی بوده و طبع شعر نیز داشته است . چنانکه سیفی دو بیت از یک غزل او را در کتاب خود (ص ۵۹۹) نقل کرده است . اما صاحب سفینه آن غزل را بنام ملک محمد کرت آورده . ولی چون سیفی نسبت به صاحب سفینه بادو دمان کرت معا صر بوده ازین رو قولش اعتماد رامیشاید . وی در شعر به این کرت تخلص نمود و این است چند بیت ، از آن غزل :

بیا که کشته ام از عشق تو جنان بالله	که شرح دادن آنرا نمیتوان بالله
اسیر عشق تو ام از صمیم دل بخدای	غلام روی تو ام از میان جان بالله
میان ما تو و کر بیهوش ازین غباری بود	ازین طرف همه برخاست از میان بالله
و کرحدیث ترکفتم که خاطررت رنجید	نکفته باشم جز از سر زبان بالله
کر این کرت ز وصل تو شادمان گردد	بیابد از بی آن عمر جاودان بالله

یکی از مردان مشهور در عصر اولجایتو سلطان
خواججه علاء الدین هندو و ملک غیاث الدین بوده . وی در سال ۷۱۰

با چند تن از امرای خراسان منافذ امیر پساوول به هرات آمد و همه مورد نوازش و عطایای شاهانه ملک غیاث الدین قرار گرفتند اما علاء الدین هندو که خود را عالی الظاهر دوست و هوا خواهر ملک غیاث الدین معرفی میکرد ولی در باطن از اهنیت و قدردانی ملک غیاث الدین حسد برده ، آرامش خاطرش سلب گردیده بود و در نتیجه با همکاری محمد دولدای و بو جای علیک ملک غیاث الدین را به قتل رسانید (۱) .

ادوارد بر اون علاء الدین هندو را برادر ملک غیاث الدین نوشته است (۲) که بسبب دسایس او ملک غیاث الدین بار دوم بدر اولجایتو رفت ولی نوشته او خالی از تسامح نیست چه ملک علاء الدین کرت برادر ملک غیاث الدین بوده که ماسرح زندگی او را نوشتیم و بیعت مخالفت او ملک غیاث الدین برای بار اول مجبور شد که خود را بدر بار اولجایتو برساند و همین اتحاد کتیه موجب اشتباه آن مرحوم گردیده است .

(۱) کیفیت دسیسه خواجه علاء الدین را نگارنده در ضمن گزارش ایام سلطنت ملک غیاث الدین ذکر کرده است .

۲ - از سعدی تاجامی ص ۱۹۷ ج تهران

رو به مرفته علاء الدین هندو دار ای طبع شعر بو ده و صا حب سفینه ظرایف
مستزادی از او نقل کرده است. که ما چند بیت آنرا در اینجا برای نمونه کلام
انتخاب میکنیم :

ای کر ده حوالت بمن خسته بلا را چشمت بنگاهی
بر ساخته از طره جون عنبر سا را خر شید بماهی
در دور قمر از سبب فتنه چشمت آشوب و بلا این
بر هم زده یکبارہ همه ملک خطارا از شام سیاہی

وی یکی از شعرای معروف و توانای نیمه اول

و بیعی
قرن هشتم است، که با گوینده شیراز، سعدی در
یک عصر میزیسته. و در دربار ملک فخر الدین کورت تربیت یافته است. لقبش
صدرالدین است و در شعر به «ربعی» تخلص میکرده در سال ۶۷۱ در پوشنگ که
ده فرسخ از هرات فاصله دارد، تولد یافت. پدرش در آنجا خطیب بود و ربعی هم
بنابگفته مؤلف حبیب السیر (۱) در پوشنج شغل پدرش را تعقیب میکرد. سپس در اثر جودت طبع
و حدت ذهن بدر بار ملک فخر الدین راه یافت. مرحوم عباس اقبال بدین استناد
که در بعضی جنگها از ربعی به این خطیب یاد شده و او در اثر زندگی شاعرانه بی
مبالات و معتاد به شرب خمر بوده گفته است که وی خود خطیب نیست بلکه پدرش خطیب
بوده (۲) چه با شرب خمر و بی مبالائی همیشه در خطیب هم باشد. ولی این استدلال
درست نیست، چه ممکن است که در او ایل حال و زندگی در پوشنگ خطیبی
میکرده و وقتی که بدر بار ملک فخر الدین راه یافته، در آنجا در اثر زندگی در بازی
به باده و شاهد آشنا گردیده باشد. وی شاعر در مایه و سخنور بلند پایه بود و هفده سال
در دربار ملک فخر الدین بحیث شاعر مدیحه سرابسر بر زبان چنانکه خود گوید :

سی و یک رفت ز عمرم غرض از حرمتان

هفده در خدمت تو چارده در بیت حرم (۳)

به فرمان ملک فخر الدین مائرو کار نامه های شاهان کورت، مخصوصاً جزئیات دوره
زمانداری او را بتقلید شاهنامه بوزن تقارب برشته نظم کشید و به «کورت نامه» موسوم ساخت.

۱ - حبیب السیر ج ۱، ص ۱۰۰ از جلد سوم ص ۳۳ مندر

۲ - کلکب و ن مجله مهر سال اول شماره سوم ص ۱۷۱

۳ - از سعدی تاجامی ص ۱۶۵ ج تهران

در اوقاتی که به نظم کورت نامه اشتغال داشت، در هر ماه از خزانه سلطنتی هزار دینار بدو پرداخته میشد. و لی ربیعی هر قدر از خزانه شاهی میگردفت صرف پادشاه و شاهد میکرد.

متأسفانه این اثر عالی که در تاریخ ادبیات کشور ما ارزش بسزا داشته، حوادث از بین برده است و نسخی از آن بهجا نمانده. جز آنکه سیفی در «تاریخ نامه هرات» در موارد متعدد در حدود دو نیم صد بیت (۱) از آن مثنوی را نقل کرده است. که از مجموع آن تو انجمنی گویینده در شرح و قایع جنگی و غیر آن بخوبی آشکار میشود.

ربیعی در اثر بلفضول از ولی نعمت خود ملک فخرالدین آزرده خاطر شد. و در باره فیض او را ترک گفت. (۲) مولف حبیب السیر و غیرا و علت اختلاف شاه و شاعر را چنین نوشته اند که شاعر بشرب خمر عادت داشت و شاه به شرب ورق الخیال یعنی «بنگ» معتاد بود، و همین اختلاف شرب موجب مخالفت ایشان گردیده. شاعر در باره ملک را ترک گفته است ولی این سخن قابل تأمل و تردید است چه اختلاف شرب آنقدر مهم نبود که موجب انزجار شاعر از دربار شاه شود در حالیکه ملک فخرالدین هم بنا بر گفته سیفی همواره از پادشاه ناپ کام بر میداشت و سرگرم میکرد بلکه یگانه علت دوری شاعر از شاه این بود که وی مرد عیاش و بلفضول بوده و به عطایای ملک قناعت نمیکرد. زیادت میخواست و موجبات مزاحمت ملک را فراهم میکرد و قتی که او را بسرقه درید، دربارش را ترک گفت و به قهستان گریخت چنانکه سیفی که نوشته او در این مورد نسبت به نوشته حبیب السیر و امثال آن شایسته اعتماد است. عیاشی ربیعی را از دربار ملک فخرالدین زیاده روی او میداند و چنین مینویسد «۱۳»: «و هر ماه هزار دینار از خزانه ملک فخرالدین بدو رسیدی و او بدان قناعت نکردی و بیشتر طمع داشتی و بغرور

۱- کاکسیون مجله آریانا سال پنجم شماره دوازدهم

۲- برای رعایت اختصار از شرح رفتن ربیعی به قهستان و پس آمدن او دوباره بدربار ملک فخرالدین و علت گرفتاری وی خودداری شد کسانیکه تفصیل بیشتر میخواهند به کتاب تاریخ نامه هرات ص ۴۴۹-۴۵۶ و حبیب السیر جز دوم از جامد سوم ص ۷۳-۷۴ و کتب دیگر مراجعه کنند.

۳- تاریخ نامه هرات ص ۴۴۹ ج کلمکنه

الشعراء امرء الکلام فریفته بودی روزی بواسطه خشر ذبی از ملک فخر الدین خایف گشت و هم در آن روز از هرات برفت و مترجه قهستان شد.

وقتی که ربیعی در زندان ملک فخرالدین بسرهیبردمشوی بنام «کارنامه» بنظم درآورد (۱) بالاخره در زندان قلعه خیسار بوضعی جان سپرد یا کشته گردید. که کسی بدان آگاه نگردد تاریخ قتل او را فصیحی در ۷۰۲ و صاحب کتاب شاهد صادق در ۷۰۴ نوشته است (۲) ولی به احتمال قوی قول فصیحی دارای اعتبار است اکنون برای نمونه کلام بیتی چند از تشبیب یک قصیده او را که در مدح ملک فخرالدین سروده در اینجا میاوریم:

روست یارب یاسمن بوست یا مشک ختن

زان روی اگر بوئی برد رنگ آورد گل در چمن

ای گل غلام روی تو در خط زرنگ و بوی تو

فرقی ندارد موی تو یک موی از مشک ختن

سیمین بناگوشت ز زر گلگوه دارد پر در

گوئی که نسوین را مگر در سایه دارد نسترن

در رنگت ز رنگ بین مستان شوخ و شنگ بین

آن روی آتش رنگ بین بر باده آب یاسمن

شیرین تر از جان نام تو و آن ناخی دشنام تو

خد و اقد و اندام تو یعنی گل و سرو سخن

ساقی سخن کوتاه کن می باشی و انام را کن مطالعات فرسنگی

باد از جناب شاه کن چندین مگه و از خوبشتن

امیر فخرالدین محمود بن یمین الدین طغرائی

ابن یمین

متخلص و مشهور به ابن یمین یکی از سخنوران

توانا و مقتدر نیمه اول قرن هشتم کشور ما است که در حدود سال ۶۸۵ ه در قریه

«فریوه» متولد شد پدرش امیر یمین الدین طغرائی سخنور و اهل ذوق و فضل

بوده، بگفته دولت شاه (۳) اصلاً ترک بود که در عصر سلطان محمد خدابنده

۱- از سعدی تاجامی ص ۱۶۴ ج تهران

۲- مجله مهر شماره سوم سال اول چاپ تهران

۳- تذکره الشعراء ص ۱۸۲ ج لاهور

در قصبه فریو مد املاک خریدہ در آنجا متوطن شدہ است و از طرف خواجہ
علاءالدین محمد کہ در زمان سلطان ابوسعید مستوفی خراسان بود بہ شغل دیوانی
میں داخل شد. هموارہ باپسرخود ابن یمن شاعرہ داشت و مکاتیب منظوم و منثور
در میان پدر و فرزند بکثرت رد و بدل میشد و بعضی از اہل فضل شعر امیر یمن الدین
را بر سخن پسرش ترجیح دادہ اند و این از باب مکابره است (۱)

ابن یمن قسمتی از عمر خود را بشغل دیوانی بسر رسانیدہ و با بعضی پادشاہان و بزرگان
معاصر خود روابط نیکو داشت و آثار او مدح میگفت بعضی از ممدوحان او عبارتند
(۲) خواجہ علاء الدین محمد مستوفی متوفی سال ۷۴۲ ہجری برادرش خواجہ غیاث الدین
ہندو، طغاتی مورخان مغل کہ از ۷۳۹ تا ۷۵۲ ہجری در خراسان سلطنت کرد، ملک معز الدین
حسین کرت، تاج الدین علی، خواجہ نظام الدین یحیی، پہلوان حسن دامغانی، خواجہ علی
موید از مامداران سربداری :

رو بہمرفتہ، شاعر ماہموارہ آورہ بودہ ازین در بار بدان دربار میرفتہ چنانکہ مدتی بہ مداحی
خواجہ علاءالدین محمد و برادرش بسر بردہ و پس از روی کار آمدن سربداران
با علاءالدین مذکور «۳» بہ گران خدمت طغاتی مور رفت و او را مدح کرد و سپس دوبارہ
بہ خراسان آمد بدربار امرای سربداری پیوست و جیہ الدین مسعود را مدح گفت
بالآخرہ تصادف عجیبی اورا بدان بار پر فیض ملک معز الدین حسین در ہرات
کشانید چہ در جنگی کہ در زاون نزدیک خواف در میان امیر وجیہ الدین سربداری
و ملک معز الدین حسین در سال ۷۴۳ ہجری واقع شد ابن یمن در عسکرا میر مسعود بسر
میر دو قتیکہ لشکر ہرات فاتح شد وی بدست آنان اسیر افتاد و در میان این گیرودار
دیوانش نیز مفقود شد و در نتیجہ ملک معز الدین حسین اورا بگریہ پذیرفتہ
مورد الطاف شاہانہ قرار داد چنانکہ ادوار اورا برون مینویسد (۴) : « ابن یمن
با سربداران ہمراہ بودہ ولی بعد از جنگ زاون کہ در آنجا شیخ حسن جوری
کشتہ شدہ و قوای سربدار ہا متفرق گشت ابن یمن بدست ملک معز الدین کرت
گرفتار گشت کہ از او بخوبی پذیرائی نمود و با او بحرمت رفتار کرد »

۱ تذکرۃ النعمان ۱۸۳ ج لاهور

۲ مقدمہ دیوان قطعات و رباعیات ابن یمن بقلم سعید نفیسی ص ۱ ج تہران

۳ بہ تاریخ ادبیات دکتر شفق ص ۳۰ ج تہران مراجعہ شود

۴ از سعیدی تاجامی ص ۱۹۹ ج تہران

ابن یمن قطعه ای که حاکی از تاسف و تأثر شاعر در از بین رفتن دیوانش هست
و مذیل به مدح ملک معزالدین ساخته و خود در ابه الطاف شاهانه او تسلی داده سروده
و از سبزه وار بخدمت ملک معزالدین حسین فرستاده است (۱) و همچنین احتمال
میرود که قطعه راهنگامی که اسیر شده و بدربار ملک معزالدین راه یافته ، شاید
سروده باشد و اینست آن قطعه :

گر بدستان بستند از دستم فلک دیوان من
آنکه اره ساخت دیوان شکر یزدان بامنست
ور ربود از من زمانه سلک در شاهوار
لیکن از در دوش نیندیشم چو در مان بامنست
و رز شاخ گلبن فغلم گلی بر بود با د
گلمشنی پر لاله و نسرین و ریه جان بامنست
و رتهی شد یک صد ف از اول لالامرا
پرزگو هر خا طری چون بحر عمان بامنست
قطره چند از رساس کاسکم ارگم شد چه غم
خاطر فیاض هم چون ابر نیسان بامنست
آب شعر عذب من چون خاک اگر بر باد رفت
سهل باشد چشمه سار آب حیوان بامنست
گرچه آمد دل بدرد از گشتن دیوان تافه
زان چه غم دارم چو طبع گوهر افشان بامنست
ورثای شاه عالم همچو صیت العدل او علوم انسانی
منشتر شد در جهان طبع ثناخو از بامنست
گرچه دیوان دگر ترتیب دانم کرد لیک
حاصل عمرم هبشاند و ه آن بامنست
بی عنایت گر بود گردون دون با من چه باک
چون عنایتها ی شاهنشاه دوران بامنست
خسرو عادل معزالدین که گوید قدر او کز جلالت آنچه میگنجد در امکان بامنست

۱ از سعدی تاجامی ص ۲۵ ج تهران نقل از مجمل فسیحی

معظم چاکر نو ازبها که اندر کل حال شهر یسار عهد را از جمله اقران بامنست
 آن بود که دلطف او گوید مرا آزاده ای شادباش ابن یمین که جزای دیوان بامنست
 عجز بیند در کاهرانی تا ابد بادو بود وردمن چاکر دعای شاه تاجان بامنست
 برین پس هر قدر دیوان شاعر راجستند نیافتند. بالاخره وی مجبور شد که اشعار
 خود را از جنگهای دوستان و آشنایان تا جائیکه برایش مقدور بود گرد آورده
 و اشعار بعدی خود را بدان ملحق کند و نسخه های دیوانی که از ابن یمین در دست
 هست از روی همان دیوانی که خود در ۷۵۴ ترتیب داده بود آمده است. و اکنون
 از او پانزده هزار بیت شعر در دست هست که یک ثلث قصاید و یک ثلث غزلیات
 و یک ثلث مقطعات و مثنویات و رباعیات اوست. اگر چه ابن یمین طبع توانای خود را
 در سرودن هر گونه شعر آزموده ولی شهرتش در قطعات اخلاقی اوست که در ادبیات
 فارسی کمتر نظیر دارد. قطعات وی در عین سادگی بغایت متین و پخته است.
 شاعر مفهوم آزادگی، قناعت، مناعت نفس، مردمی، کسب هنر و سایر مزایای
 اخلاقی را در آنها به بهترین صورتی گنجانیده است و بزبان عربی نیز قناعتی دارد
 که معرفت تبجر او در عربیت است. و به تصوف و جبر نیز تمایل داشته و قطعاتی
 در این باره سروده است و قراریکه خود میگوید در عاوم معقول و منقول عصر خود
 براعت حاصل کرده بود.

اولین بار مجموعه ای از اشعار ابن یمین در سال ۱۸۵۲ بوسیله مستشرق اطریشی
 شلختاوسهر دبائر جمعه المانی در وین انتشار یافته. سپس مجموعه ای از مقطعات او (۱)
 در ۲۱۶ صفحه کوچک در سال ۱۸۶۵ میلادی در کلکته چاپ شده.

ابن یمین در روز شنبه هشتم جمادی الاخره سال ۷۶۹ در گذشت و در فریومند
 در کنار پدرش به خاک سپرده شد و قطعه ذیل را در تاریخ وفات او فصیحی نقل
 کرده است: (۲)

بود از تاریخ هجرت هفتصد باشصت و نه روز شنبه هشتم ماه جمادی الاخرین
 گفت رضوان حور را بر خیز و استقبال کن خیمه بر صحرای جنت برزند ابن یمن
 دولت شاه وفات او را در ۷۴۵ مینویسد (۳) که البته نوشته او در قبال نوشته فصیحی
 حایز اعتبار نیست:

- ۱- به مقدمه دیوان قطعات و رباعیات ابن یمن بقلم سعید نفیسی ص ۲۷ تهران مراجعه شود
- ۲- از سعیدی تاجامی ص ۲۵۱ ج تهران
- ۳- تذکره الشعراء دولت شاه ص ۱۸۵ ج لاهور

امامی هروی

شهرت کاملش ابو عبدالله محمد بن ابوبکر

بن عثمان است. وی از جمله فضلاء و سخنوران

عصر خود بوده در علم فصاحت و بلاغت بد طولاً داشته است. امامی شاهان

و وزیران کرمان و انا بکان فارس را مدح گفته و از خادمان مالوک کرت بشمار رفته.

دیوان اشعار او بنا بر گفته ادوارد پرون تا هنوز چاپ نشده و نسخه‌های آن

در موزه بریتانیا موجود است. (۱) و بعضی اشعارش در تذکره‌ها ثبت افتاده

و در شاهنامه مقام بلند داشته بحدیکه مجده همگرا او را از سعدی یا از کمال دوستی

و ارداتی که بدو داشته یا از حسدی که نسبت به مقام شامخ سعدی ورزیده تر جیح

داده است. چنانکه خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان (۲)، ملک

معین الدین محمد پروانه رومی مولا نورالدین صدیقی (۳) و ملک افتخار الدین

زوزنی از مجده همگر چنین استفتا کرده اند:

ملک پروانه گفته:

ز شمع فارس مجده ملت و دین سوزالی میکنند پروانه روم

مولا نورالدین صدیقی:

ز شاگردان تو هستند حاضر همی و افتخار و صاحب روم

صاحب دیوان:

چو دولت حضرتت راهست لازم دعا گو صاحب دیوان ملزوم

ملک افتخار:

از اشعار تو و سعدی و امامی کلاه علم و بطلان استند آنکه رین بوم

تو کن تفصیل این چون ملک انصاف جامع بود در ذمات تو چون مهره موم

جو اب مجده همگر:

ما گرچه به نطق طوطی خوش نفسیم بر شکر گفته های سعدی مگسیم

در شیوه شاعری به اجماع امم هرگز من و سعدی به امامی نرسیم

۱- از سعدی ناچامی ص ۱۳۷ چ تهران

۲- حبیب‌البر جزء دوم از جلد سوم ص ۷۹ چ هند و نوشته این بر سرش با رخ را
با کمی اختلاف ذکر میکنند؛ ص ۱۰۶-۱۰۷ تذکره اشعار ما به شود ۳۰- دوات‌نامه رصدی

نوشته ص ۱۰۶ تذکره الشعرا

در اینکه مجد همگر را چه چیز بدین قضاوت دور از انصاف و ادراک کرده است چنانکه در سابق تذکر دادیم دو چیز بوده : ارادتی که مجد همگر به امامی داشته یا نسبت به مقام سعدی حسد میورزیده یا این دو عامل هر دو دست بهم داده و او را از اظهار حقیقت منحرف ساخته است ولی دوستی امامی و مجد همگر تر دید پذیر نیست چه امامی هم رفیق خود را چنین می ستاید :

در صدر بلاغت ارچه باد سترسم در عالم نظم ارچه مسیحا تقسم
د انم که بباک در دستور جهان سحبا ن زمانه مجد همگر تر سم

این قضاوت ظالمانه سعدی را نیز آزرده خاطر داشت و این رباعی را سرود.

هر کس که بپایگاه ساهی نرسد از بخت بدو سیاه گاهی نرسد
همگر که بعمر خود نکرده است نماز آری چه عجب گر با مامی نرسد

دو لشاه سمرقندی در باره این قضاوت گوید : (۱) و این فضل که در حق امامی گفته اند در شیوه بدایع و معجم شعری بوده باشد اما سخن شیخ سعدی مر ازب عالی دارد...»
و نیز صاحب آنشکده گوید (۲) : «اما آنچه مجد همگر در خصوص او و شیخ سعدی اعتقاد داشته در اعتقاد فقیر از برای او بسیار زیاد است» .

امامی از پیر و ان مکتب عراق بوده (۳) و دیوانش دو هزار بیت دارد و تالیفاتی بزبان عربی داشته که از آن جمله است شرح بر قصیده بسائید شاعر مشهور عرب. وفات او بگفته صاحب مجمع الفصحا (۴) در ۶۷۶ در اصفهان واقع شده. اما در قطعه ذیل که در تاریخ وفات او و مجد همگر و بدرجا جرمی سروده شده در سال ۶۶۸ بوده :

شیخ اصحاب امامی و مطالعات عربی

رتال حال مجد همگر که بود صدر کفاز
بدر جا جرمی نکو سیرت

بصفا هان چو در رسید همت
در ثمانین و ست و ستمانه

بد و مه یافتند هر سه وفات

۱- تذکرة اشعرا ص ۱۰۷ ج لاهور

۲- آنشکده آدر ص ۱۵۲ ج ۱

۳- تاریخ دیات افغانستان قسمت سوم تالیف نجبر ص ۱۸۴

۴- مجمع ج اول ص ۹۸ ج تهران

هر لانا مظفر هروی

وی به نسبت آنکه مدت بیشتر عمر خود را در

هرات بسرر سانیده ، به هروی شهرت یافته

است . ولی اصل او از قریه خضروان که از ولایت خافست میباشد . از نیرو و بعضی

اورا مظفر خضروا نس نوشته اند (۱) مولانا مردی دانشمند و خداوند فضل و سخنوری

بوده ، از متاخران کمتر کسی پدایه او میرسد . بعضی اورا خاقانی نازی لقب داده اند اما

صاحب آن تشکده مقام شعری او را بدین بایه نمی شناسد و در باره اش چنین میگوید

(۲) : « فقبر شعر از و ندیده ام که بان شعر قابل این وصف باشد »

مظفر همواره اشعار سخنوران را مورد انتقاد قرار میداد و برتری اشعار خود را بر

آنها ظاهر میساخت . از سخنوران معاصر تنها به سلمان و خواجه اندک ارزشی قابل

یود و دیگران را به هیچ میشمرد . بحدی به مقام سخنوری خود مغرور و به اشعار

خویش خوش بین بود که در هنگام مرگ دیوانش را به آب انداخت که پس از وی

دیگران قدر سخنش را نمیدانند و معنای آنرا نمی فهمند . اشعارش به عراق ، تشبیهات

و نازک خیالی مشهور و مورد اتفاق است .

مظفر معاصر ملک معز الدین حسین و ستایشگر او بوده و بگفته دولتشاه (۳) در مدائح

ملوک کت قصاید غرا داشته و او دو بیت ذیل را از دو قصیده او که در مدح ملک

معز الدین حسین است ذکر کرده است :

سلطان معز دین که ز دریای جرد او در یست آفتاب و جبا بیست آسمان

شوشگاه علوم انسانی و مطبوعات تبریز

زیر قدر قدر تو این نه سپهر سر مهر ننگ نوده چندین رمادست و درخشان اخگری

از ملک معز الدین در قبال قصاید بخود جمله های شایسته دریافت مگرد ولی بسیار پر

تکلف میز بست و جامه های کثیف می پوشید و زندگی محترم و درویشانه داشت چنانکه

آزربیکد لی مینو سید (۴) :

« روزی سلطان متصود ملک معز الدین است) در حجره وی در آمد دید که

مولانا بر روی خاک نشسته و کهنه کتابی چند بر روی خاک نهاده سلطان گفت در این هفته

۱- تذکره الشعرا ص ۱۷۶ ج ۱ لا مور

۲- آنشکده ص ۱۵۵ ج ۵ د

۳- تذکره شعرا ص ۱۷۶-۱۷۷ ج لا مور

۴- آنشکده آذ ص ۱۵۵ ج هند

هزار دینار صاعه شعر از من گرفته چو آگایمی نخریدی که بر روی آن نشینی هر لانا گفتم
این فرشی که در زیر پای شماس بنهصد دینار خریده ام بعد از جاروب کردن معلوم
شد که قالی ممتاز بوده چون سلطان غایت بی تکلفی را ملاحظه کرد خادم مدرسه را فرمود
که هر روز از تصفیه حجره مولانا عاقل بشر دامید که این حال از بی اعتنائی بامورد نیا
باشد نه از کثافت و اهمال و در سال ۷۶۷ در هرات در گذشت.

مولانا حسین متکلم

مسقط الراس او نیشاپور بوده و از
سخنوران دربار ملک معز الدین حسین و ملک
غیاث الدین پیر علی بشمار میرود. افتخار شاگردی مولانا مظفر را داشته، دانش
را از او فرا گرفته است. تذکره نویسان درباره او به تفصیل سخن نگفته اند جز آنکه
دولت شاه او را از اهل فضل شمرده و میگوید که کتابی در صنایع شعری بنام ملک غیاث
الدین کربت تالیف کرده است (۳) و سپس یک غزل از او نقل میکنند که مطلعش اینست
تا نگویی که مرا از تو شکیبائی هست یاد دل غمزه را طاقت تنهایی هست
مواف مجمع الفصحی (۴) در ضمن شرح حال او یک قصیده از وی برای نمونه کلام
هی آورد که مطلعش اینست:

سلام علی دارام الکو اعب بتان سیه چشم عنبر ذوائب (۵)
حسن متکلم در انجام این قصیده پس از آنکه خود را می ندانید بخیر و بر آسمان نسبت میدهد
منم مرشدین را بیان و معانی

منم جهان فضل و هنر راقه و الب
شکوه علوم انسانی و مطالعات تاریخی
منم از نژاد بزرگان سامان

رنگ بلب و کلاهش اینان چه روم و اکب

وی در سال ۷۷۱ در گذشت (۳).

شهرت کامل او مولانا جمال الدین محمد بن حسام

ابن حسام

است. وی اصلاً از خواف بوده و قسمت بیشتر

عمر خود را در هرات بسر رسانیده است. در عصر ملک شمس الدین پسر ملک

۳ - تذکره العلماء ص ۱۷۵ ج لاهور

۴ - مجمع الفصحا ج ۲ ص ۱۴ ج ابران

۵ - تاریخ ادبیات افغانستان قسمت سوم تالیف نعیمی ص ۱۸۷

غیاث الدین میزیست در سخنوری مخصوصاً در قسمت غزل دارای مقام ارجمندی است و بعضی سخن او را بر شعر مولانا مظفر هر وی ترجیح داده اند. رو بهمرفته غزلیات و مستزاد او بسیار شیوا و گیر است. و بر این مستزاد او که در ذیل مطلعش نقل میشود خواجه عبدالقادر نائینی تفسیقی ساخته بود :

آن کیست که تقریر کند حال گذارا در حضرت شاهی

کز غلغل بابل چه خبر باد صبارا جز ناله و آهی

مولانا موسی فلکی مستزاد فوق را جواب گفته که مطلعش اینست :

آن کیست که بر مرکب حسنیت سوارا تازنده چو شاهی

و ز ناز کمر بسته و بکشاده قبارا کثر کرده کلاهی

ابن حسام در سال ۷۳۷ در هرات در گذشت. و اینست بیک غزل از غزلیات شیوای او که ذیلاً نقل میشود

چو آئین وفا داری نـداری

غمم که آرام چه راداری نـداری

نمی دانی ز گـر حـالم و گـر نه

چنین هر گـز رو اداری نـداری

بجز رنج و عـنا بخشـی نـبخشی

بجز جـور و جـفاداری نـداری

تو خود انصاف پـرده در غـمت اقبـالیم مطالعات فریبگی

چو من یکـه مبتلا داری نـداری

رها کن جمله را آن هم که از ما

بعـمـر خـویش یـسا داری نـداری

چوزد ابن حسام از عشق تو لاف

دلش بیغم چه راداری نـداری